**باسمه تعالی**

[أدله قول به وقت مختص 1](#_Toc470695243)

[روایت دوم (روایت حلبی) 1](#_Toc470695244)

[ادامه بررسی وثاقت محمد بن سنان 2](#_Toc470695245)

[نتیجه وجود توثیق و تضعیف باهم (تساقط و عدم ثبوت وثاقت) 2](#_Toc470695246)

[نظر آقای زنجانی درمورد منشأ تضعیفات نسبت به محمد بن سنان 2](#_Toc470695247)

[منشأ تبرّی ائمه از روایات محمد بن سنان 3](#_Toc470695248)

[راه حلّی دیگر از آقای زنجانی: تعارض و تساقط قول رجالیّون و اثبات وثاقت با روایات 4](#_Toc470695249)

[مناقشه در راه حل آقای زنجانی 6](#_Toc470695250)

[طرف معارضه بودن اکثار أجلّاء 7](#_Toc470695251)

[بررسی توثیق احمد بن هلیل کرخی 7](#_Toc470695252)

[نتیجه بحث سندی در روایت حلبی 8](#_Toc470695253)

[روایت سوم از أدله قول به وقت مختص (روایت قاسم بن عروه) 8](#_Toc470695254)

[تقریب مرحوم بروجردی 9](#_Toc470695255)

[مناقشه 9](#_Toc470695256)

[نتیجه نهایی بررسی أدله قول به وقت مختص 9](#_Toc470695257)

**موضوع**: کتاب الصلاۀ/اوقات نماز های یومیه /أدله قول به وقت مختص/نتیجه بحث

**خلاصه مباحث گذشته:**

## أدله قول به وقت مختص

## روایت دوم (روایت حلبی)

بحث راجع به روایت حلبی بود که در سندش محمد بن سنان واقع شده بود:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ فِي حَدِيثٍ قَالَ: ***سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ الْأُولَى وَ الْعَصْرَ جَمِيعاً- ثُمَّ ذَكَرَ ذَلِكَ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ- فَقَالَ إِنْ كَانَ فِي وَقْتٍ لَا يَخَافُ فَوْتَ إِحْدَاهُمَا- فَلْيُصَلِّ الظُّهْرَ ثُمَّ لْيُصَلِّ الْعَصْرَ- وَ إِنْ هُوَ خَافَ أَنْ تَفُوتَهُ فَلْيَبْدَأْ بِالْعَصْرِ- وَ لَا يُؤَخِّرْهَا فَتَفُوتَهُ فَتَكُونَ قَدْ فَاتَتَاهُ جَمِيعاً- وَ لَكِنْ يُصَلِّي الْعَصْرَ فِيمَا قَدْ بَقِيَ مِنْ وَقْتِهَا- ثُمَّ لْيُصَلِّ الْأُولَى بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى أَثَرِهَا.***[[1]](#footnote-1)

## ادامه بررسی وثاقت محمد بن سنان

### نتیجه وجود توثیق و تضعیف باهم (تساقط و عدم ثبوت وثاقت)

**عرض کردیم؛** توثیق محمد بن سنان که عمدتاً توسط شیخ مفید در ارشاد ثابت است مبتلی به معارض است؛ زیرا خود ایشان در رساله عددیه محمد بن سنان را تضعیف کرد.

و تعارض توثیق شیخ مفید و تضعیف شیخ مفید یا منشا می شود که سایر تضعیف ها بدون معارض باشد یا اگر آنها هم طرف معارضه شوند، و تضعیف هم ثابت نشود، به هر حال وثاقت محمد بن سنان ثابت نمی شود.

**و اینکه گفته می شود؛** شیخ مفید رساله عددیه را در جوانی نوشته و‌ ارشاد را اواخر عمرش نوشته است؛

**‌بر فرض درست باشد، تاثیری ندارد**: زیرا فوقش معنایش این می شود که نظر شیخ مفید اجتهادا برگشته است و ما تابع نظر اجتهادی شیخ مفید نیستیم. بالاخره دو کلام متهافت از شیخ مفید صادر شده است و با هم تعارض می کنند. و وجهی برای تقدیم آخرین شهادت، بر شهادت سابقه ای که معارض است، نداریم.

**بر فرض اگر شهادت شیخ مفید به وثاقت به خاطر تأخّر آن بر تضعیف مقدّم باشد**: با تضعیف بقیه تعارض می کند و نتیجه عدم ثبوت وثاقت محمد بن سنان می شود.

### نظر آقای زنجانی درمورد منشأ تضعیفات نسبت به محمد بن سنان

**آقای زنجانی فرموده اند**: ما می دانیم محمد بن سنان مشکلی غیر از رمی به غلو نداشته است؛ زیرا چیزی راجع به محمد بن سنان غیر از رمی به غلو مطرح نبوده است.

**و رمی به غلو هم درست نیست؛** محمد بن سنان کسی است که از اصحاب سرّ بود و یک مقدار در بیان اعتقادات خودش تهوّر داشت. و لذا در رجال کشی نقل می کند: وَجَدْتُ بِخَطِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الشَّاذَانِيِّ، أَنِّي سَمِعْتُ الْعَاصِمِيَّ، يَقُولُ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْأَسَدِيَّ الْمُلَقَّبَ بِبُنَانٍ، قَالَ، كُنْتُ مَعَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى بِالْكُوفَةِ فِي مَنْزِلٍ، إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، فَقَالَ صَفْوَانُ: هَذَا ابْنُ سِنَانٍ لَقَدْ هَمَّ أَنْ يَطِيرَ غَيْرَ مَرَّةٍ فَقَصَصْنَاهُ حَتَّى ثَبَتَ مَعَنَا. وَ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ أَيْضاً قَالَ، كُنَّا نَدْخُلُ مَسْجِدَ الْكُوفَةِ، فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَيْنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، وَ يَقُولُ: مَنْ أَرَادَ الْمُعْضِلَاتِ فَإِلَيَّ، وَ مَنْ أَرَادَ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ فَعَلَيْهِ بِالشَّيْخِ، يَعْنِي صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى.[[2]](#footnote-2)

کنا ندخل مسجد الکوفة فکان ینظر الینا محمد بن سنان، معلوم می شود مکرر این کار پیش می آمده است. معضلات یعنی مشکلات، عویصات، مطالب سخت اعتقادی. محمد بن سنان می گفت: کسی که می خواهد معضلات او حل شود نزد من بیاید و جمعیت را دور خودش جمع می کرد و حرف هایی که از اسرار بود و نباید به همه کس می زد را مطرح می کرد. لذا غلات بعضی از تمایلات و سخنان او که موافق طبعشان بود را أخذ می کردند و احتمالاً چون أحادیث محمد بن سنان را شاهد عقائد خود می آوردند و به اسم او مطالب را بیان می کردند، او را هم بدنام و متّهم کرده بودند. نه این که محمد بن سنان غالی باشد.

و احتمال دارد برخی از مطالبی که قابل توجیه بوده را گفته است ولی ظاهر آن مطالب خلاف اعتقاد معتدلین شیعه بوده است.

در قرآن هم مطالبی هست که ظاهرش ناصحیح است: «الرحمن علی العرش استوی و جاء‌ ربک و الملک صفا صفا» که باید توجیه بشود. و یک سری روایات هم این گونه بود و باید توجیه می شد. محمد بن سنان این روایات را مطرح می کرد و در معرض عموم می گذاشت، لذا رمی به غلوّ می شد.

**ولی این مطلب با وثاقت او منافات ندارد:** چگونه محمد بن سنان، که فقهاء أصحاب شاگردی او را می کردند، یک انسان کاذب بلکه من الکاذبین المشهورین باشد، این با عقل جور نمی آید. و حتّی خود احمد بن محمد بن عیسی که خط مبارزه با غلو را رهبری می کرد بیش از چهار صد حدیث از محمد بن سنان نقل کرده است. لذا قطعاً محمد بن سنان ثقه بوده است.

### منشأ تبرّی ائمه از روایات محمد بن سنان

بعضی آدم ها خوب اند ولی کم ظرفیت اند و وقتی وارد بحث و جدل می شوند کنترل خود را از دست می دهند و همه مطالبی که می دانند را بیان می کنند و قدرت کافی برای کتمان سرّ ندارند.

و لذا ائمه در برخی موارد از روایات محمد بن سنان تبرّی کرده اند تا هم شیعه حفظ شود و هم اسرار ائمه مخفی بماند و هم عبرتی برای محمد بن سنان و أمثال او باشد که هر مطلبی را که از اسرار است پیش کس و نا کس، حتی پیش کس ها که تحمل ندارند نگویند:

از جمله این روایات که امام علیه السلام از محمد بن سنان بدگویی کرده اند روایتی است که کشّی ذکر می کند؛

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُولَوَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) كَانَ لَعَنَ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ، فَقَالَ: إِنَّهُمَا خَالَفَا أَمْرِي، قَالَ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) لِمُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ الْبَحْرَانِيِّ تَوَلَّ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ فَقَدْ رَضِيتُ عَنْهُمَا.[[3]](#footnote-3)

**بررسی سندی:** احمد بن هلال عبرتائی ‌مورد بحث است که ثقه است یا غیر ثقه است.آقای خوئی می فرمایند ثقه است، ولی ما مشکل داریم زیرا؛

این احمد بن هلال عبرتائی همان کسی است که در لعن او توقیع وارد شد و برخی او را به غلوّ و برخی به ناصبی بودن متّهم کردند. و خودآقای خوئی از بعضی بزرگان نقل می کند که معلوم می شود این احمد بن هلال اصلا دین نداشته است: چه جور می شود کسی به غلوّ و به ناصبی بودن متّهم شود ولی در عین حال ثقه باشد.

**بررسی دلالت روایت:**

لعن، به معنای طرد است. به معنای دور کردن است: لعنه أی تبرع منه. لذا روایت به این معنا می شود که، اینها از من دور هستند و با اینها هیچ نوع ارتباطی ندارم. حال یا به معنای این است که حضرت از این ها اظهار دوری می کند و لعن هم دور کردن با نفرت و بدبینی است. یا این که مصلحت در این بوده که این ها را لعن کنند، کما اینکه راجع به زراره روایاتی از این قبیل وجود دارد. ولی در هر صورت مهم این است که در سال آینده‌اش حضرت از او راضی می شود.

و جهت رضایت هم این بوده که معلوم نیست محمد بن سنان گناهی کرده باشد و تنها اسرار را فاش می کرده است. و اگر در مورد محمد بن سنان احتمال بدهید که گنه کار و کذّاب بوده و لذا حضرت او را لعن کرده اند، أما راجع به صفوان که کسی این احتمال را نداده است. در حالی که در روایت حضرت هر دو را نهی می کند.

لذا یا لعن مصلحتی بوده است و یا این که حضرت واقعاً ناراحت بوده است چون اسرار را فاش کرده بودند و باید توبیخ می شدند؛ و لو موقع کشف اسرار شخص معذور باشد چون ظرفیتش کم است و تحملش را از دست می دهد. بعد سال دیگر اینها برگشتند و اصلاح شدند. فقد رضیت عنهما.

### راه حلّی دیگر از آقای زنجانی: تعارض و تساقط قول رجالیّون و اثبات وثاقت با روایات

**آقای زنجانی می فرمایند:** هر چند در این روایت، محمد بن سنان مورد لعن قرار گرفته است ولی مجموع روایات و از جمله ذیل همین روایت دلیل بر وثاقت محمد بن سنان است: فقد رضیت عنهما.

ایشان می فرمایند:اگر قول رجالیّون در مورد محمد بن سنان با هم تعارض کنند و وثاقت محمد بن سنان از این طریق ثابت نشود، اشکالی ندارد و ما وثاقت محمد بن سنان را از این روایات کشف می کنیم.

**غیر از ذیل این روایتی که خواندیم دو تا روایت دیگر هم وجود دارد که دلالت بر وثاقت محمد بن سنان می کند:**

روایت دوم:حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُولَوَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ، قَالَ، سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِيَ (ع) يَذْكُرُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ بِخَيْرٍ، وَ قَالَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بِرِضَايَ عَنْهُمَا فَمَا خَالَفَانِي قَطُّ، هَذَا بَعْدَ مَا جَاءَ عَنْهُ فِيهِمَا مَا قَدْ سَمِعْتَهُ مِنْ أَصْحَابِنَا.[[4]](#footnote-4)

عن رجل در سند آمده و سند مرسله است.

«فما خالفانی قط» را هم باید توجیه بکنیم که عصیان از دستورات امام نکردند و با این تنافی ندارد که آن ها کشف سرّ کردند و امام روی مصحلت یا برای این که بیشتر حواسشان را جمع کنند آن ها را لعن کرد.

**نکته:** ملعون بودن خیلی تند نیست: ملعون من نام وحده، ملعوم من اکل زاده وحده. یعنی از رحمت خدا دور باد! دور از رحمت خدا باد، ‌یک نوع بار منفی که قطعا دارد اما اینکه می گویید خیلی تند است، ‌نه. خیلی تند نیست.

روایت سوم: عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِّيِّ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (ع) فِي آخِرِ عُمُرِهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: جَزَى اللَّهُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ وَ زَكَرِيَّا بْنَ آدَمَ عَنِّي خَيْراً فَقَدْ وَفَوْا لِي وَ لَمْ يَذْكُرْ سَعْدَ بْنَ سَعْدٍ، قَالَ، فَخَرَجْتُ فَلَقِيتُ مُوَفَّقاً، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ مَوْلَايَ ذَكَرَ صَفْوَانَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ وَ زَكَرِيَّا بْنَ آدَمَ وَ جَزَاهُمْ خَيْراً، وَ لَمْ يَذْكُرْ سَعْدَ بْنَ سَعْدٍ! قَالَ، فَعُدْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: جَزَى اللَّهُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ وَ زَكَرِيَّا بْنَ آدَمَ وَ سَعْدَ بْنَ سَعْدٍ عَنِّي خَيْراً فَقَدْ وَفَوْا لِي.[[5]](#footnote-5)

**ظاهراً سند روایت خوب است زیرا:** بر سند روایت قبلی تعلیق شده است و راوی احمد بن محمد بن عیسی می شود که یکی از روات عبدالله بن صلت قمی بوده است و عبدالله بن صلت قمی هم از ثقات است.

**‌تعلیق سند یعنی:** بخشی از سند قبلی را تکرار نمی کند و از وسط آن، سند جدید ذکر می کند. مثلا سند قبلی این است که: عن حریز عن زرارة، سند بعدی می گوید: و عن زرارة. و عن زرارة مرسل نیست، بلکه ظاهرش این است که همان عن حریز عن زرارة است. اسم این کار تعلیق سند است. و در این جا هم ظاهراً تعلیق سند وجود دارد.

**خلاصه این که**: آقای زنجانی فرموده اند اگر توثیق رجالیّون با تضعیف آن ها با هم تعارض و تساقط کنند، این روایات وثاقت محمد بن سنان را برای ما ثابت می کند.

#### مناقشه در راه حل آقای زنجانی

برای ما شبهه است که چرا یک روایت صحیحه که دال بر وثاقت است و علم آور نیست، با تضعیف رجالی تعارض نمی کند؟ اگر یک حدیثی به سند معتبر بگوید محمد بن سنان ثقةٌ، ولی عده ای از رجالیون بگویند: ضعیف جدا لایعمل بروایاته فی الدین، چرا با هم تعارض می کنند. احتمال دارد راوی اشتباه نقل کرده است و احتمال دارد امام برای حفظ جان محمد بن سنان این گونه گفته است.

**تذکّر:** اگر گفته شود که جهت تضعیف معلوم است و مستند تضعیف رجالیین رمی به غلوّ است و اجتهادی بوده است و اعتبار ندارد دیگر تعارض رجالیین هم حل می شود و توثیق رجالیین بدون معارض می شود. و این وجه أول بود که آقای زنجانی مطرح کردند. و ما هم جواب دادیم که معلوم نیست این تضعیف ها ناشی از غلوّ باشد: من الکذابین المشهورینی که فضل بن شاذان گفت چه می دانیم بخاطر رمی به غلو است. شیخ مفید که گفت لاتختلف العصابة فی تهمته و ضعفه یا شیخ طوسی گفت ضعیف جدا، ‌نجاشی گفت ضعیف جدا، ‌ما چه می دانیم ناشی از رمی به غلو است. آن را ما جواب دادیم.

**حال آقای زنجانی می فرمایند**: بر فرض تضعیف رجالیین با توثیق شان تعارض و تساقط کنند این روایت معتبره دال بر وثاقت محمد بن سنان بدون معارض است. ما شبهه‌مان این است که اگر تضعیف رجالیین فی حد نفسه معتبر باشد آیا با یک روایت معتبره دال بر وثاقت راوی طرف معارضه نمی شود؟

**خلاصه عرض ما این است:** روایت معتبره طرف معارضه با تضعیف ها است. و تضعیفات رجالیین هم وجهی ندارد بگوییم مسلماً ناشی از رمی به غلوّ است.

**نکته:** فضل بن شاذان از أجلّاء است و این که فرموده من الکذّابین المشهورین نمی شود متّهم کرد که خطیب بوده و راجع به أفراد زود قضاوت می کرده است.

و کشی در جاهای مختلف از فضل بن شاذان راجع به افراد مختلف نقل کرده که من الکذابین المشهورین؛

در رجال ابن داوود صفحه 507 راجع به چهار نفر (ابوالخطاب، یونس بن ظبیان، ‌یزید صائغ، ابو ثمینه،) گفته است: ان الکذابین المشهورین اربعة. و این چهار تا حصر نیست و رجال کشی بیش از اینها نقل کرده است:

رجال کشی در صفحه 520 می گوید: فضل بن شاذان محمد بن بابا قمی را هم می گفت من الکذابین المشهورین.

در صفحه 521 علی بن حسکه را گفته که این هم من الکذابین المشهورین.

در صفحه 523 فارس بن حاتم قزوینی آن هم گفته من الکذابین المشهورین.

در صفحه 507 می گوید من الکاذبین المشهورین ابن سنان و لیس بعبدالله. عبدالله بن سنان را نمی گویم.

**نکته:** این جمله از فضل بن شاذان که من اجازه می دهم روایات محمد بن سنان را بعد از مرگ من نقل کنید را آقای زنجانی قرینه گرفتند که از جوّ می ترسیده است که او را متّهم به غلو کنند. ولی به نظر ما این قرینیّت ثابت نیست و شاید واقعاً محمد بن سنان را کذّاب مشهور می دانسته است و با همین جمله خواسته این را بفهماند. یعنی: وقتی دارم می گویم تا من زنده ام از من نقل نکنید بعدش نقل کنید، این را گفتم دیگه متهم نمی شوم. همه این را می دانند که این را گفتم. گفتم تا زنده ام از من نقل نکنید. و این که بعد از مرگ من برای کسی که از این خبر وثوق پیدا می کند نقل کنید، دلیل بر تأیید او نمی شود.

**نکته:** اینکه فضل بن شاذان می گوید من الکاذبین المشهورین: اگر در مشهور بودن به کذب مناقشه کنید و بگویید مطمئناً خلاف واقع است دلیل نمی شود خبر دیگر او یعنی «من الکاذبین» هم خلاف واقع باشد.

و مراد از مشهور هم شهرت جهانی نیست بلکه در جوّ و محیطی که فضل بن شاذان بوده است معروف بوده است و با این منافات ندارد که در محیط أحمد بن محمد بن عیسی معروف نبوده است. و گاهی شخصی در یک شهر به بدی معروف است ولی در شهر دیگر به خوبی معروف شده است. لذا این گونه مشهور نبودن دلیل نمی شود که کلام فضل بن شاذان خلاف واقع باشد. علاوه بر این که تضعیف منحصر به فضل بن شاذان نیست.

#### طرف معارضه بودن اکثار أجلّاء

این که احمد بن محمد بن عیسی چهار صد تا حدیث از او نقل کرده معنایش این است که او را ثقه می دانسته و غالی نمی دانسته، لذا این هم طرف معارضه می شود. و نیز حسن بن محبوب و حسین بن سعید هم به محمد بن سنان اعتماد کرده اند و ما اعتماد را قبول داریم ولی می گوییم این توثیق ها با تضعیف عده ای دیگر، طرف معارضه می شود.

**نکته:** محمد بن سنانی که برادر عبدالله بن سنان است گمنام است و شاید یک روایت داشته باشد، ولی عنوان منصرف به فرد مشهور است لذا محمد بن سنان که ذکر می شود مراد برادر عبدالله سنان نیست.

#### بررسی توثیق احمد بن هلیل کرخی

اینکه آقای زنجانی از احمد بن هلیل کرخی نقل کرده اند که ایشان یک حرفی زده که تقریبا دلالت بر وثاقت محمد بن سنان می کند:

جلسه قبل عبارت توثیق را نقل نکردیم. بررسی کردیم دیدیم ابن طاووس این را در فلاح السائل صفحه 13 نقل می کند: وَ رَوَيْتُ بِإِسْنَادِي إِلَى هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلَّعُكْبَرِيِّ ره بِإِسْنَادِهِ الَّذِي ذَكَرَهُ فِي أَوَاخِرِ الْجُزْءِ السَّادِسِ مِنْ كِتَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ مَا هَذَا لَفْظُهُ أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَحْمَدَ بْنِ هُلَيْلٍ الْكَرْخِيِّ أَخْبِرْنِي عَمَّا يُقَالُ فِي مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ مِنْ أَمْرِ الْغُلُوِّ فَقَالَ مَعَاذَ اللَّهِ هُوَ وَ اللَّهِ عَلَّمَنِي الطَّهُورَ وَ حَبْسَ الْعِيَالِ وَ كَانَ مُتَقَشِّفاً مُتَعَبِّداً وَ قَالَ أَبُو عَلِيِّ بْنُ هَمَّامٍ وُلِدَ أَحْمَدُ بْنُ هُلَيْلٍ سَنَةَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ وَ مَاتَ سَنَةَ سَبْعٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْن‏[[6]](#footnote-6)

سند این حدیث مجهول فی مجهول است، و احمد بن هلیل کرخی هم توثیق ندارد. و با این سند ها نمی توان وثاقت را ثابت کرد.

**و أما دلالت:** ظاهرا غلات یک مقدار رجائشان زیاد بود. می گفتند علی روز قیامت شفیع ما است. حالا چند تا گناه هم مرتکب شویم مهم نیست. بعضی از غلات که اصلا نماز نمی خوانند. می گویند علی نماز خواند، دیگر بس است. و معروف به اباحی‌گری هم بودند.

در این عبارت می خواهد بگوید چگونه محمد بن سنان غالی باشد در حالی که‌ او به من وضوء گرفتن را یاد داد و او یاد داد چگونه زنم را در خانه حبس کنم نگذارم بیرون برود. و کان متقشفا متعبدا.

سند این حدیث ضعیف است. و در مقام این است که خیلی به مظاهر دینی ملتزم بود و أهل غلوّ نبوده است. و اینها به نظر ما قابل اعتماد نیست.

## نتیجه بحث سندی در روایت حلبی

نتیجه این که دومین روایت از أدله قول به وقت مختص که روایت حلبی بود مشکل ضعف سند دارد.

## روایت سوم از أدله قول به وقت مختص (روایت قاسم بن عروه)

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ وَ الْعَبَّاسِ بْنِ الْمَعْرُوفِ جَمِيعاً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ وَقْتِ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ- فَقَالَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ- دَخَلَ وَقْتُ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ جَمِيعاً إِلَّا أَنَّ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ- ثُمَّ أَنْتَ فِي وَقْتٍ مِنْهُمَا جَمِيعاً حَتَّى تَغِيبَ الشَّمْسُ.[[7]](#footnote-7)

این روایت را در ذیل روایت أول به عنوان معارض بحث کردیم لذا اجمالاً به آن اشاره می کنیم:

### تقریب مرحوم بروجردی

برخی مثل مرحوم بروجردی قرائنی آوردند که مراد از این روایت بیان شرطیّت ترتیب نیست بلکه روایت وقت مختص را بیان می کند؛

**قرینه أول این بود که**: بیان شرطیّت ترتیب نیاز به بیان ندارد و توضیح واضحات است.

**قرینه دوم این بود که**: مستثنی منه در رابطه با وقت صحبت می کند لذا ظاهر در استثناء هم این می شود که در مورد وقت صحبت کند، و «الا ان هذه قبل هذه» یعنی «الا ان وقت هذه قبل هذه»

**قرینه دوم این بود که**: اگر می خواست ترتیب را بیان کند باید این گونه تعبیر می کرد: « الا ان هذه بعد هذه » زیرا ترتیب این است که نماز عصر را بعدازظهر بخوانی نه اینکه نماز ظهر را حتما بعدش نماز عصر بخوانیم و نماز ظهر قبل از نماز عصر باشد. زیرا اگر نماز ظهر خواندیم و نماز عصر را نخواندیم نماز ظهر باطل نمی شود.

#### مناقشه

**که ما از هر سه قرینه جواب دادیم.[[8]](#footnote-8)**

## نتیجه نهایی بررسی أدله قول به وقت مختص

و لذا اقوی قول به وقت مشترک من اول زوال الشمس الی غروب الشمس است.

روایت داوود بن فرقد هم سنداً ضعیف بود، اگر هم سنداً تمام می شد با روایت قاسم بن عروه تعارض می کرد و بعد از تعارض و تساقط رجوع می کنیم یا به اطلاقات یا به اصل عملی که اصل عملی اقتضاء می کند که از تعین وقت نماز عصر بعد از چهار دقیقه از اذان ظهر، برائت جاری کنیم.

بحث تتمه ای دارد که جلسه بعد مطرح می کنیم و وارد بحث وقت نماز مغرب و عشاء می شویم که آیا تا نصف شب است یا تا أذان صبح فرصت دارد؟

1. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 129‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. رجال الكشي، ص: 508‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. رجال الكشي، ص: 503‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. رجال الكشي، ص: 502‌ [↑](#footnote-ref-4)
5. رجال الكشي، ص: 503‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. فلاح السائل و نجاح المسائل، ص: 13 [↑](#footnote-ref-6)
7. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 126‌ [↑](#footnote-ref-7)
8. جلسه 42. 4/10/95 [↑](#footnote-ref-8)